

تحلیل محتوای مثنوی مولوی بر اساس شاخص های جبر و اختیار در تربیت و آموزش انسان

فریده محسنی هنجنی *

احمد خاتمی **

چکیده

مولوی یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ و تمدن ایران اسلامی است که به لحاظ جامعیت فکر و آرا و اندیشه‌های بدیعی همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است. مولانا علاوه بر آن که شاعری چیره‌دست و تواناست دیدگاه‌های ارزشمندی در زمینه عرفان، اخلاق و کلام و غیره نیز دارد. بنابراین هدف پژوهش حاضر نیز بررسی داستان‌های مثنوی مولوی بر اساس شاخص های جبر و اختیار در دیدگاه تربیتی، کلامی و عرفانی مولانا است. روش پژوهش حاضر تحلیل محتوای کیفی با رویکرد توصیفی تفسیری می‌باشد. جامعه آماری پژوهش حاضر را کلیه حکایات، اشارات و تمثیلات دفاتر شش‌گانه مثنوی مولوی تشکیل می‌داد که با توجه به امکان بررسی کلیه حکایات، اشارات و تمثیلات، بجای نمونه‌گیری، بررسی به صورت سرشماری انجام شد. در نهایت تعداد ۶۶ درون‌مایه و مضمون مرتبط با مسئله جبر و اختیار از موارد مورد بررسی استخراج شد. نتایج حاصل از این پژوهش حاکی از آن است که ذوق و اندیشه عرفانی مولوی از یک سو و نگرش او به مسئله تربیت‌پذیری انسان از سوی دیگر موجب شده است که مولوی در مثنوی خود نسبت به جبر و اختیار نظری متفاوت داشته باشد. از دیدگاه تربیتی و اخلاقی مولوی، با توجه به دو سوی حیوانی و فرشتگی انسان و انتخاب‌گریزناپذیر ذاتی و دائمی که هویت اخلاقی انسان را می‌سازد، با جبرگرایی به شدت مخالفت می‌کند و جبریان را فریبکار می‌نامد. از دیدگاه کلامی نیز جبر متکلمان را جبر عامه نامیده، معتقدان به آن را بی‌اعتبار می‌داند. دیدگاه عرفانی مولوی نیز درباره جبر و اختیار بیان‌کننده آن است که وجود مطلق فقط از آن خداوند است و هر خیر و شری از جانب اوست و این جبر عامه نیست بلکه اثر معیت با حق و حاصل فنا در ذات خداوندی است.

واژگان کلیدی: مثنوی مولوی، جبر، اختیار، تربیت، آموزش.

* دانش‌آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

مقدمه

یکی از مسائل بسیار کهنی که از دیرباز ذهن آدمیان را به تأمل فرا خوانده، مسئله جبر و اختیار است. پرسش اصلی در این بحث آن است که آیا انسان، دست کم در برخی اعمال خود، مختار است یا آنکه در رفتارهای خود هیچ اختیاری ندارد و هر چه انجام می‌دهد، از سر جبر است؟ مقصود از اختیار آن است که رفتار انسان بر اساس آگاهی، قدرت و اراده او انجام پذیرد؛ به گونه‌ای که بتواند به ترک آن نیز اقدام کند. به دیگر سخن، فعل اختیاری آن است که بر اساس انتخاب و گزینش فاعل و از روی عزم و تصمیم او واقع شود. البته اختیاری بودن یک عمل لزوماً به این معنا نیست که با میل و رغبت انجام پذیرد؛ زیرا چه بسا انسان عملی را بر خلاف تمایل اولیه خود، اما با علم به سودمندی آن به‌طور ارادی انجام می‌دهد. به هر ترتیب در پاسخ به پرسش یادشده همواره سه رأی کلی وجود داشته است: گروهی طرفدار جبرند و هیچ یک از اعمال انسان را اختیاری نمی‌دانند و گروهی دیگر، از اختیار انسان جانب‌داری کرده او را در پاره‌ای از رفتارهای خود مختار می‌پندارند و گروه سوم نه جبر را می‌پذیرند و نه اختیار را بلکه راه میانه این دو را برگزیدند. با نگاهی به تاریخ صدر اسلام روشن می‌گردد که اندیشه جبرگرایانه از سده نخست هجری به تدریج در میان مسلمانان رواج یافت و از آنجا که این اندیشه‌ها با منافع حاکمان خودکامه همخوانی داشت، مورد تأیید و تشویق آنان قرار گرفت (قاضی، ۱۹۶۵: ۱۲۲). به این ترتیب گروهی از اهل حدیث نظریه جبر را برگزیدند. اندیشه جبر در ابتدا از سوی کسانی چون جهم بن صفوان اظهار شد که صبغه‌ای کاملاً افراطی داشت و هیچ نقشی برای انسان در اعمال خود در نظر نمی‌گرفت. جبرگرایی افراطی به تدریج صورت معتدل تری یافت و با ابداع نظریه "کسب" از سوی اشاعره تلاش شد که تا حدی به نقش انسان در اعمال اختیاری او بها داده شود (بغدادی، ۱۳۶۷: ۱۴۹). در مقابل جبرگرایان، معبد جهنی و شاگرد او غیلان دمشقی از اختیار انسان دفاع کردند؛ ولی اندیشه اختیار به سمت تفویض تمایل پیدا کرد (قاضی، ۱۹۶۵: ۱۴۳). به عبارت دیگر متکلمان معتزلی معتقدند که در حوزه افعال اختیاری انسان، خداوند زمام امور را به خود انسان واگذار کرده است. متکلمان امامیه با استفاده از بیانات عمیق و راهگشای امامان معصوم (ع) نه نظریه جبر را پذیرفتند و نه از تفویض جانب‌داری کردند؛ بلکه راه سومی را برگزیدند که با اقتباس از روایات، به نظریه "امر بین الامرین" معروف است (صدوق، ۱۳۸۸: ۳۸). در میان اهل عرفان نیز بحث جبر و اختیار رونق قابل توجهی داشته است و عرفا هر یک متناسب با مشرب کلامی خود در این باره سخن گفته‌اند. عرفا در بحث جبر و اختیار عمده توجه خود را به توحید افعالی معطوف می‌دارند و همواره دغدغه جمع میان قدرت الهی و آنچه از انسان سر می‌زند را دارد؛ از این رو سخنان ایشان به اهل جبر نزدیکی بیشتری دارد. از طرف دیگر یکی از سؤالات اساسی در حوزه تعلیم و تربیت اسلامی رابطه تربیت و اختیار و آزادی است. منظور از تربیت و عمل تربیتی در نظام چهارچوب آموزش و پرورش، فرایندی است که رکن اصلی آن، برنامه‌ریزی برای نیل به هدف تربیتی است. در حقیقت عمل تربیتی، عمل هدف‌دار است که عناصر آگاهی و اراده در آن دخالت دارد. و اگر عملی بدون برنامه‌ریزی و قصد قبلی، اثر تربیتی به جا بگذارد، نمی‌توان آن را عملی تربیتی شمرد. بنابراین پژوهش حاضر بر آن است مسئله جبر و اختیار را در شش دفتر مثنوی مولوی از دیدگاه تربیتی، کلامی و عرفانی مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

مولوی در بحث جبر و اختیار گاهی جبر و گاهی اختیار را ترجیح داده است و این ترجیح از دو دیدگاه متفاوت سرچشمه می‌گیرد: یکی دیدگاه کلامی این عارف بزرگ به جبر و اختیار و دیگری دیدگاه عرفانی او به این مسئله و گاهی نیز از دیدگاه تربیتی و اخلاقی از مسئله جبر و اختیار سخن گفته است که در این بخش با مثال‌هایی به آنها پرداخته می‌شود.

دیدگاه کلامی مولوی در باره جبر و اختیار

مولوی با جبرگرایی متکلمان اهل ظاهر که آن را جبر عامه می‌نامد به شدت مخالف است و معتقدان به آن را بی‌اعتبار و این اعتقاد را مانند خفتن در میان رهنزان می‌داند.

جبر تو خفتن بود در ره مَحْسَب	تا بیننی آن در و در گه مَحْسَب
هان مَحْسَب ای جبری بی‌اعتبار	جز به زیر آن درخت میوه‌دار
جبر، خفتن در میان رهنزان	مرغ بی‌هنگام کی یابد امان

(مولوی ۱۳۷۰/۱/۹۴۲-۹۴۰)

جبریان فریبکارند و دلایل آنان همچون شمشیر چوبین، سست و لرزان است و نباید به سخن آنان که بانگ شیطانی است گوش فرا داد:

مکرهای جبری‌انم بسته‌کرد	تیغ چوبینشان تنم را خسته‌کرد
زین سپس من نشنوم آن دمدمه	بانگ دیوانست و غولان آن همه

(مولوی ۱۳۷۰/۴/۱۰۹۳)

معتقد به جبر، لاجرم خویش را عاجز و ناتوان می‌داند و این بیماری روحی او را رنجور می‌سازد و در نهایت حکم مردگان را پیدا می‌کند.

هرکه جبر آورد، خود رنجور کرد	تا همان رنجوریش در گور کرد
------------------------------	----------------------------

(مولوی ۱۳۷۰/۱/۱۰۶۹)

از طرف دیگر، تفویض و اختیاری که معتزله معتقدند، با مبانی عرفانی سازگار نیست و قدرت مطلق خداوند در بردارنده اسباب و علل است مولوی علت و معلول و تأثیر و تأثر در طبیعت را سنت‌های خالق متعال می‌داند که غالباً در دار اسباب جاری است تا جوینده هر چیز، بداند از چه راه باید آن را بیابد تا نظم جهان برهم نخورد. انسان عادی گرچه نمی‌تواند از توسل به وسائل و وسائط درگذرد، نباید بپندارد که مسبب‌الاسباب، محکوم قانون‌های وضع کرده خود است.

طالبان را زیر این ایزق تتیق
گاه قدرت، خارق سنت شود
باز کرده خرق عادت معجزه
قدرت از عزل سبب معزول نیست
لیک عزل آن مسبب ظن میر
قدرت مطلق سببها بر درد
تا بدانی طالبی جستن مراد

(مولوی ۱۳۷۰/۵/۹-۱۵۴۳)

سنتی بنهاد و اسباب و طرق
بیشتر احوال بر سنت رود
سنت و عادت نهاده با مزه
بی سبب گر عز به ما موصول نیست
ای گرفتار سبب، بیرون میر
هرچه خواهد آن مسبب آورد
لیک اغلب بر سبب راند نفاذ

مولوی در دفتر اول مثنوی ضمن ابیاتی تحت عنوان «اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن که رینا ظلمنا و اضافت کردن ابلیس گناه خود را به خدا که بما اغویتنی» تقریری زیبا از نظریه کسب ارائه می‌دهد: آدمی این نکته را با وجدان درک می‌کند که در افعال خود بی‌اثر نیست و الا نمی‌توان از کسی سؤال کرد: چرا کردی؟ اما احاطه کامل به فعل خود ندارد، چنانکه در سخن گفتن هرگاه متوجه لفظ و ظاهر کلام گردد، به معنا توجه ندارد و اگر به معنا توجه کند، از لفظ غافل می‌شود. همانطور که اگر پیش‌رو را بنگرد، پشت سر را نمی‌بیند و بالعکس پس چون علم تفصیلی برایش نیست، او را خالق فعل نتوان گفت؛ بلکه محل ظهور و اثر آفرینش الهی است.

کرد ما را هست دان پیداست این
پس مگو کس را چرا کردی چنان
فعل ما آثار خلق ایزد است
کی شود یکدم محیط دو عرض
پیش و پس یکدم نبیند هیچ طرف
تو پس خود کی ببینی این بدان
چون بود جان خالق این هر دوان
و ان ندارد کوارش از کوار دگر

(مولوی ۱۳۷۰/۱/۷ - ۱۴۸۰)

کرد ما و کرد حق هر دو ببین
گر نباشد فعل خلق اندر میان
خلق حق افعال ما را موجد است
ناطق یا حرف ببیند یا غرض
گر به معنی رفت شد غافل ز حرف
آن زمان که پیش‌بینی آن زمان
چون محیط حرف و معنی نیست جان
حق محیط هر دو آمد ای پسر

انسان نباید فعل خود را از هر جهت به خداوند نسبت دهد؛ چنانکه شیطان در ترک سجده آدم چنین کرد و گمراهی خود را به خداوند نسبت داد و نیز نباید فعل را از هر جهت به خود نسبت دهد؛ چنانکه حضرت آدم وقتی از شجره ممنوعه خورد و در معرض عتاب الهی قرار گرفت، گفت ما به خود ستم کردیم. خداوند فرمود: مگر نه اینکه تو آن کار را به تقدیر و قضای من کردی و من سبب محنت تو شدم، پس چرا فعل را از هر جهت به خود نسبت می‌دهی؟ آدم گفت: ادب نگاه داشتم و عمل خلاف را به خود نسبت دادم.

کرد فعل خود نهان دیو دنی
او ز فعل حق نبند غافل چو ما
ز آن گنه بر خود زدن او بر بخورد

گفت شیطان که بما اغویتنی
گفت آدم که ظلمنا نفسنا
در گنه او از ادب پنهانش کرد

آفریدم در تو آن جرم و محن
چون به وقت عذر کردی آن نهان
گفت من هم پاس آنت داشتم
(مولوی ۱۳۷۰/۱/۹۳ - ۱۴۸۸)

بعد توبه گفتمش ای آدم نه من
نه که تقدیر و قضای من بد آن
گفتم ترسیدم ادب نگذاشتم

سپس مولوی برای توضیح معنای کسب از مثالی بهره می‌گیرد: حرکت دست لرزان و حرکت دستی که انسان به حرکت در می‌آورد، هر دو آفریده حق است؛ اما در دومی، داعی بر فعل موجود است و گاهی باعث پشیمانی می‌شود.

وانک دستی را تو لرزانی ز جاش
لیک نتوان کرد این با آن قیاس
مترتیش را کی پشیمان دیدیش
(مولوی ۱۳۷۰/۱/۹-۱۴۹۷)

دست کان لرزان بود از ارتعاش
هر دو جنبش آفریده حق شناس
زان پشیمانی که لرزانی دیدیش

دیدگاه عرفانی مولوی در باره جبر و اختیار

مولوی هستی اشیا را عدم می‌داند و معتقد است وجود مطلق فقط خداوند است.

تو وجود مطلق فی فانی نما
(مولوی ۱۳۷۰/۱/۶۰۲)

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما

کسانی که برای غیر خدا وجودی قائل‌اند، احوال هستند:

ورنه اول آخر، آخر اول است
(مولوی ۱۳۷۰/۶/۸۱۹)

این دویی اوصاف دید احوال است

دیده اکمل می‌تواند حقیقت واحد را مشاهده کند:

فرع بیند چون که مرد احوال بود
(مولوی ۱۳۷۰/۵/۱۷۰۹)

اصل بیند دیده چون اکمل بود

مثنوی مولوی دکان وحدت است که غیر آن حقیقت واحد را بت می‌داند:

غیر واحد هرچه بینی آن بت است
(مولوی ۱۳۷۰/۶/۱۵۲۸)

مثنوی ما دکان وحدت است

موجودات دو عالم همگی حجاب هستند و غیر از حق تعالی چیزی موجود نیست:

در دو عالم غیر یزدان نیست کس
(مولوی ۱۳۷۰/۶/۱۰۲۳)

استخوان و باد روپوش است و بس

وجود واحد، حقیقی، همچون دریا و هستی‌های ظاهری مانند جنبش کف‌هاست. حقیقت برای مشرکان و گمراهان پنهان و کف‌ها آشکار است:

کف همی بینی و دریانی عجب
(مولوی ۱۳۷۰/۳/۱۲۷۱)

جنبش کف‌ها ز دریا روز و شب

دیده‌ای سبب سوراخ کن لازم است تا حجاب‌ها را از بیخ و بن برکنند و مشاهده کند که جز خدا موجودی نیست. اسباب و وسایط همه می‌سوزند و هر خیر و شری از اوست:

تا حجب را برکنند از بیخ و بن
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
نیست اسباب و وسایط ای پدر
(مولوی ۱۳۷۰/۵/۴-۱۵۵۲)

دیده‌ای بایسد، سبب سوراخ کن
تا مسبب بیند اندر لامکان
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

این دیده مختص کسی است که از مقام حس و عقل فراتر رفته باشد و مانند مغزی که از پوست درآمد، برای بار دوم زاده شود؛ آنگاه پای خود بر فرق علت‌ها می‌نهد و خالق آثار را فقط او می‌داند:

لیک جز علت نبیند اهل پوست
از طیب و علت او را چاره نیست
پای خود بر فرق علت‌ها نهاد
(مولوی ۱۳۷۰/۳/۶-۳۵۷۴)

در حقیقت خالق آثار اوست
مغز کو از پوست‌ها آواره نیست
چون دوم بار آدمی زاده بسزاد

این مقام، فنای افعال است که نتیجه تجلی افعال الهی است و صاحب فنا چنان مستغرق بحر افعال الهی می‌شود که دیگر نه خود را می‌بیند و نه غیر را؛ هر چه هست فعل و ارادت و اختیار حق سبحانه است. فقط کسی که به مرتبه‌ی فنا رسیده باشد، حقیقت کلمه لا اله الا الله را درک می‌کند. کلمه شهادت حاکی از آن است که هیچ چیزی جز وجود حق، واقعی نیست. هر آنچه می‌بینیم و موجودش می‌پنداریم، خدایی وهمی است:

چون نه ای در وجه او هستی مجو
کل شی هالک نبود جزا
هر که در الاست او فانی نگشت
(مولوی ۱۳۷۰/۴/۱-۳۰۵۲)

کل شیء هالک جز وجه او
هر که اندر وجه ما باشد فنا
زانکه در الاست او از لا گذشت

بنابراین سالکی که به مقام فنای افعال رسیده است، چیزی جز فعل حق شهود نمی‌کند. هستی‌ها و نیز هستی خود را در برابر مشیت و قدرت حق، آلتی بیش نمی‌بیند که از خود چیزی ندارند و قول و فعل و احوال آنان از حق است. مولوی با تشبیهاتی زیبا، عدم بودن ممکنات و افعال آنها را بیان می‌کند:

زاری از ما نی تو زاری می‌کنی
ما چه کوهیم و صدا در ما ز تست
برد و مات ما ز تست ای خوش صفات
تا که ما باشیم با تو در میان
(مولوی ۱۳۷۰/۱/۱-۶۰۱-۵۹۸)

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی
ما چو نائیم و نو در ما ز تست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات
ما که باشیم ای تو ما را جان جان

این گونه تعبیرات از قدرت و نفوذ مشیت الهی، موهم جبر است، اما مولوی توضیح می‌دهد که این جبر عامه نیست؛ بلکه اثر معیت با حق است. عارف جز وحدت و عشق نمی‌بیند. عشق موجب می‌شود که عاشق، فعل و ذات خود را فانی در معشوق ببیند و لذا خودخواهی و ناخشنودی که لازمه جبر است، برای عاشق وجود ندارد:

وانکه عاشق نیست، حبس جبر کرد
این تجلی مه است، این ابر نیست

لفظ جبرم عشق را بی‌صبر کرد
این معیت با حق است، این جبر نیست

(مولوی ۱۳۷۰/۵/۱۴۶۴)

دیدگاه تربیتی مولوی در باره جبر و اختیار

بی هیچ تردیدی مولانا تعلیم و تربیت را امری ضروری می‌داند. از نظر او حکمت دین و بعثت انبیا این است که در جان انسان روزنی به سوی عالم بالا باز شود. بنابراین جان انسان قابل تغییر و پرورش است:

دوزخست آن خانه کان بی روزنست	اصل دین ای بنده روزن کردنست
تیشه هر بیشه‌ای کم زن بی‌ا	تیشه زن در کنیدن روزن هـلا

(مولوی ۱۳۷۰/۳/۶-۲۴۰۵)

این که ما مورد امر و نهی قرار می‌گیریم و دیگران را مورد امر و نهی قرار می‌دهیم بر این فرض استوار است که توانایی انجام آن کار را داریم و بهترین شرط توانایی داشتن اختیار است. این که خداوند متعال نیز به ما امر و نهی کرده نشانگر وجود اختیار در ماست. این امر و نهی اعم از امر و نهی‌های است که در فقه و اخلاق موجود است. مولوی معتقد است اگر انسان مختار نباشد، هیچ یک از این امر و نهی‌ها معنا ندارد:

جمله قرآن امر و نهی است و وعید	امر کردن سنگ مرمر را که دید؟
خالقی که اختر و گردون کند	امر و نهی جاهلاننه چون کند؟

(مولوی ۱۳۷۰/۲/۵-۳۰۳۱)

در حقیقت وجود احکامی در شریعت برای تربیت انسان مانند امر و نهی، وعد و وعید، ثواب و عقاب، دلالت بر اختیار انسان دارد؛ زیرا شایسته نیست خداوند بر بنده مجبور امر و نهی و وعد و وعید داشته باشد. تفاوت انسان با دیگر آفریده‌های خداوند این است که تنها انسان است که مورد خطاب قرار می‌گیرد و به کاری مأمور و از کاری محذور می‌گردد:

جمله قرآن امر و نهی است و وعید	امر کردن سنگ مرمر را که دید؟
هیچ دانا، هیچ عاقل این کند؟	با کلوخ و سنگ، خشم و کین کند؟
که بگفتم که چنین کن یا چنان	چون نکردید ای موات و عاجزان
کای غلام بسته دست، اشکسته پا	نیزه برگیر و بیاسوی و غا
خالقی کاو اختر گردون کند	امر و نهی جاهلاننه چون کند؟

(مولوی ۱۳۷۰/۵/۳۰۳۰-۳۰۲۶)

امر و نهی و خشم و تشریف و عتاب	نیست جز مختار را ای پاک جیب
--------------------------------	-----------------------------

(مولوی ۱۳۷۰/۵/۲۹۷۳)

بنابراین از نظر تربیتی اشکال بزرگی است که خداوند به بنده مجبور و مضطر امر و نهی، و او را به ثواب و پاداش اعمال امیدوار کند و نسبت به اعمال زشت، از عذاب و عقاب اخروی بترساند:

هیچ گویی سنگ را فردا بی‌ا	ور نیایی من دهم بد را سزا
هیچ عاقل مر کلونخی را زند	هیچ با سنگی عتابی کی کند

(مولوی ۵/۱۳۷۰-۲۹۷۴)

لازمه اعتقاد به جبر ظالم بودن خداوند و عاری بودن او از عدالت است و بخشش و تقسیم نعمت و مرحمت بدون در نظر گرفتن عدالت؛ درحالی که خداوند از چنین نسبت‌هایی بری است:

عدل فسامست و قسمت کردنیست	این عجب که جبر نی و ظلم نیست
جبر بودی کی پیشمانی بدی	ظلم بودی کی نگهبانی بدی

(مولوی ۴/۱۳۷۰-۱۶۴۳)

وجود تردید و دودلی و گرفتار آمدن در تعارض‌ها ناشی از آن است که ما می‌توانیم چیزی را اختیار کنیم، وگرنه همیشه چیزی برایمان از میان چیزهای مختلف ترجیح داشت و تعارض و تردیدی نداشتیم:

این که گویی این کنم یا آن کنم	خود دلیل اختیار است ای صنم
-------------------------------	----------------------------

(مولوی ۶/۱۳۷۰-۴۰۵)

انتخاب شغلی از میان شغل‌ها، یا انتخاب مطلبی از میان دو مطلب، دلیلی بر اختیار انسان است:

اختیاری کرده‌ای تو پیشه‌ای	کاختیاری دارم و اندیشه‌ای
ور نه چون بگزیده‌ای آن پیشه را	از میان پیشه‌ها ای کدخدایا

(مولوی ۵/۱۳۷۰-۳۰۶۹)

مولوی معتقد است هر اراده‌ای در محدوده مقدرات ما صورت می‌پذیرد و ما همواره چیزهایی را اراده می‌کنیم که مقدر خود می‌پنداریم و آنچه را مقدر خود نمی‌دانیم، اساساً متعلق اراده خود قرار نمی‌دهیم. از این رو می‌توان گفت مولانا فهم مقدرات را مقدم بر کردار و بلکه اراده می‌داند و از این رو معتقد است اگر ما صاحب اختیار نبودیم، لازم می‌آمد که برای مقدراتمان حد و حصری قائل نباشیم و هر چیزی را اراده کنیم:

در تردد مانده‌ایم اندر دو کار	این تردد کی بود بی‌اختیار
این کنم یا آن کنم او کی گود	که دودست و پای او بسته بود
هیچ باشد این تردد در سرم	که روم در بحر یا بالا پرم
این تردد هست که موصل روم	یا برای سحر تا بابل روم
پس تردد را بیاید قدرتی	ورنه آن خنده بود بر سبلی

(مولوی ۶/۱۳۷۰-۴۰۸)

بسیاری از ابیات مثنوی لحن توصیه و امر دارد و چنانکه خود مولوی تصریح می‌کند امر و نهی برای موجودی معقول و منطقی است که واجد اختیار باشد.

این چنین واج ست‌ها مجبور را	کس بگوید؟ یا زند معذور را
امر و نهی و خشم و تشریف و عتاب	نیست جز مختار را ای پاک جیب

(مولوی ۳/۱۳۷۰-۲۹۷۲)

محتوای توصیه‌های مولوی یا تلاش و کوشش برای رسیدن به پختگی و دین‌داری است:

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی	تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
-----------------------------	------------------------------

(مولوی ۴/۱۳۷۰/۲۱۷۷)

و یا انسان را به پاک کردن نفس خود از صفات ذمیمه و زدودن زنگار آلودگی‌ها و پلیدی‌ها از قلب خود فرامی‌خواند :

همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو در ریاضت آینه بی‌زنگ شو
خویش را صافی کن از اوصاف خود تا بینی ذات پاک صاف خود

(مولوی ۶/۱/۱۳۷۰-۳۴۶۵)

مولوی دنیا را همچون زندانی می‌داند که انسان قادر است از آن راهی به بیرون بزند. دنیایی که اوانسان را اسیر و زندانی آن می‌داند در خود انسان است و راه آزادی و رهایی آن نیز در خود اوست؛ و کاملاً مشخص است که چنین نگرشی مستلزم اعتقاد به تربیت‌پذیری و امکان ایجاد تغییرات وجودی مطلوب در آدمی است:

این جهان زندان و مازندانان حفره کن زندان و خود را وارهان
چیست دنیا از خدا غافل بدن نه قماش و نقده و میزان و زن

(مولوی ۶/۱/۱۳۷۰-۹۸۵)

چون که مال و ملک را از دل براند زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند
پس زبان دل ببند و مهر کن پرکش از باد کبر من لادن
جهد حقست و دوا حقست و درد منکر اندر نفی جهدش جهد کرد

(مولوی ۴/۱/۱۳۷۰-۳۰۵۲)

اعتقاد مولوی به تربیت‌پذیری انسان موجب شده است که او در مثنوی خود از دیدگاه تربیتی و اخلاقی به مسئله جبر و اختیار پردازد. او در داستان او در داستان شیر و نخچیران در دفتر نخست، میان شیر و نخچیران مناظره‌ای ترتیب می‌دهد که اصلی‌ترین مسئله آن، جبر و اختیار است. در این داستان، نخچیران برای این که تاخت و تازه‌ای گاه و بیگاه شیر را مهار کنند به او می‌گویند که نیازی نیست که به شکارگاه بیایی و ما غذایت را تأمین خواهیم کرد. شیر به آنها پاسخ می‌دهد که خداوند ابزار کار کردن را به ما داده و دست و پای عنایت کرده که با آن می‌توان امور خود را به انجام رساند و بی‌توجهی به این نعمت‌ها عین ناسپاسی و ناشکری است.

گفت شیر آری ولی رب العباد نردبانی پیش پای ما نهاد
پایه پایه رفت باید سوی بام هست جبری بودن اینجا طمع خام
پای داری چون کنی خود را تولنگ دست داری چون کنی پنهان توچنگ
خواجه چون بیلی به دست بنده داد بی‌زبان معلوم شد او را مراد
دست همچون بیل اشارتهای اوست آخر اندیشی عبارت های اوست
شکر قدرت قدرت افزون کند جبر نعمت از کفت بیرون کند

(مولوی ۱/۱۳۷۰-۳۴/۹۲۹)

سیری در مطالب مولانا در این باره نشان می‌دهد که وی در این داستان به جانب شیر مایل است و جبرگرایی را بر نمی‌تابد. او می‌کوشد نشان دهد روان‌شناسی گرایش به جبر چیست و چرا بسیاری از مردم علی‌رغم قرائن متعدد بر مختار بودن، خود را مجبور می‌دانند و از جبر حمایت می‌کنند که در این بخش به آنها اشاره می‌شود.

اختیار امری مسئولیت آور است که بسیاری تاب مواجهه با آن را ندارند؛ مولوی می‌گوید چنین افرادی سعی می‌کنند از راه‌های مختلف خود را از اختیار رهایی بخشند و از این که بخواهند پیوسته بیندیشند و انتخاب کنند گریزان‌اند:

جمله عالم ز اختیار و هستِ خود	می‌گریزد در سر سر مستِ خود
تا دمی از هوشیاری وارهند	نگ خمر و زمر بر خود می‌نهند
جمله دانستند که این هستی فسخ است	فکر و ذکر اختیاری دوزخ است
می‌گریزند از خودی در بی خودی	یا به مستی یا به شغل، ای مهتدی

(مولوی ۱۳۷۰/۶/۷-۲۲۴)

کسانی به جبر متمایل می‌شوند که از روی تنبلی و کاهلی، عملی شایسته برای ارائه ندارند و از نظر عمل و اخلاق دچار نقصان‌اند و صبور و شککیا نیستند:

هر که ماند از کاهلی، بی‌شکر و صبر	او همین داند که گیرد پای جبر
-----------------------------------	------------------------------

(مولوی ۱۳۷۰/۱/۱۰۷۱)

توجیه ناکامی‌ها با توسل به جبر، دلیل دیگری است که مولوی برای گرایش به جبر بیان می‌کند. برای مثال فردی که واجد شأن و مرتبه‌ای بوده و آن را به جهتی از دست داده است در توجیه ناکامی واقع شده متوسل به جبری می‌شود و می‌کوشد سهم خود و عجز خویش را در پشت آن پنهان کند. مولانا می‌گوید اگر شاه وزیری را از مقام وزارت عزل کند و به مقام محتسبی منصوب کند معلوم است که از او خطایی سر زده و چنین انتصابی در واقع عقوبت اوست و این تفاوت بسیار دارد با کسی که از همان ابتدا محتسب بوده است. جبر اندیشی در این موضع عین جهل و توجیه نابجای ناکامی است:

مر وزیری را کند شه مُحْتَسِب	شه عَدَوِ او بود، نبود مُحْجَب
هم گناهی کرده باشد آن وزیر	بی‌سبب نبود تَغْیِر ناگزیر
آنکه ز اوّل محتسب بُد خود ورا	بخت و روزی آن بُدست از ابتدا
لیک آنک اول وزیر شه بُدست	محتسب کردن سبب فعل بد است
چون تو را شه ز آستانه پیش خواند	باز سوی آستانه باز راند
تو یقین می‌دان که جرمی کرده‌ای	جبر را از جهل پیش آورده‌ای
که مرا روزی و قسمت این بدست	پس چرا دی بودت آن دولت به دست؟
قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل	قسمت خود را فزاید مرد اهل

(مولوی ۱۳۷۰/۸/۲-۲۸۲۲)

رویکرد

توصیفی تفسیری می‌باشد. روش تحلیل این داستان‌ها تحلیل محتوای جهت‌دار بوده؛ یعنی بررسی‌ها بر اساس مقوله‌های از

قبل مشخص شده مسئله‌ی جبر و اختیار صورت گرفته است. جامعه آماری پژوهش حاضر را کلیه حکایات، اشارات و تمثیلات دفاتر شش‌گانه مثنوی مولوی تشکیل می‌داد که با توجه به امکان بررسی کلیه حکایات، اشارات و تمثیلات، بجای نمونه‌گیری، بررسی به صورت سرشماری انجام شد. در نهایت تعداد ۶۶ درون‌مایه و مضمون مرتبط با مسئله جبر و اختیار از موارد مورد بررسی استخراج شد.

یافته‌ها

پس از بررسی‌های به عمل آمده از دفاتر شش‌گانه مثنوی مولوی، ۶۶ درون‌مایه اصلی استخراج شد که از سه دیدگاه تربیتی، کلامی و عرفانی مولانا نشأت گرفته‌اند، جدول ۱ یافته‌های مربوط به دیدگاه تربیتی، عرفانی و کلامی مولانا در بحث جبر و اختیار را نشان می‌دهد.

جدول ۱. یافته‌های تربیتی، عرفانی و کلامی مولانا در بحث جبر و اختیار

دیدگاه کلامی	دیدگاه عرفانی	دیدگاه تربیتی	درون‌مایه اصلی بیت‌ها	بیت / بیت‌ها	عنوان حکایت	شماره	ردیف
✓			بی‌اعتباری جبر عامه	جبر تو خفتن بود در ره مخسب تا ببینی آن در و درگه مخسب	شیر و نخجیران	اول	۱
✓			بی‌اعتباری جبر عامه	هان مخسب ای جبری بی‌اعتبار جز به زیر آن درخت میوه‌دار	شیر و نخجیران	اول	۲
✓			نهایت جبر عامه نابودی است	جبر، خفتن در میان رهزنان مرغ بی‌هنگام کی یابد امان	شیر و نخجیران	اول	۳
✓			فریبکاری جبریان	مکرهای جبریانم بسته کرد تیغ چوبینشان تنم را خسته کرد	شیر و نخجیران	اول	۴
✓			لزوم بی‌توجهی به دلایل سست جبریان	زین سپس من نشوم آن دمدمه بانگ دیوانست و غولان آن همه	شیر و نخجیران	اول	۵
✓			عاقبت جبر	هر که جبر آورد، خود	شیر و نخجیران	اول	۶

			عامه ناتوانی و رنجور کرد رنجوری است تا همان رنجوریش در گور کرد			
✓			جهان بر اساس علل و اسباب بنا شده است	سنتی بنهاد و اسباب و طرق طالبان را زیر این ازرق تتق	عطای حق موقوف قابلیت نیست	۷ پنجم
✓			گاهی قدرت خداوندی خارق اسباب و علل است	بیشتر احوال بر سنت رود گاه قدرت، خارق سنت شود	عطای حق موقوف قابلیت نیست	۸ پنجم
✓			معجزه خارق اسباب و علل است	سنت و عادت نهاده با مزه باز کرده خرق عادت معجزه	عطای حق موقوف قابلیت نیست	۹ پنجم
✓			قدرت مطلق خداوندی محکوم سبب ها نیست	بی سبب گر عز به ما موصول نیست قدرت از عزل سبب معزول نیست *** ای گرفتار سبب، بیرون میر لیک عزل آن مسبب ظن میر *** هرچه خواهد آن مسبب آورد قدرت مطلق سبب ها بر درد	عطای حق موقوف قابلیت نیست	۱۰ پنجم
✓			انجام کارها بر اساس علل و اسباب	لیک اغلب بر سبب راند نفاذ تا بدانی طالبی جستن مراد	عطای حق موقوف قابلیت نیست	۱۱ پنجم
✓			درک انسان از اینکه در افعال خود بی اثر نیست	کرد ما و کرد حق هر دو بین کرد ما را هست دان پیدا است این	اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن و اضافت کردن ابلیس آن گناه را به خدا	۱۲ اول
			پرسش چرا	گر نباشد فعل خلق اندر	اضافت کردن	۱۳ اول

✓			آدم آن زلت را به خویشتن و اضات کردن ابلیس آن گناه را به خدا	میان پس مگو کس را چرا کردی چنان	کردی؟ دلیل بر اختیار انسان
✓			۱۴ اول اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن و اضات کردن ابلیس آن گناه را به خدا	خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما آثار خلق ایزد است	انسان محل ظهور و اثر آفرینش الهی است
✓			۱۵ اول اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن و اضات کردن ابلیس آن گناه را به خدا	ناطقی یا حرف ببند یا غرض کی شود یکدم محیط دو عرض *** گر به معنی رفت غافل شد ز حرف پیش و پس یکدم نبیند هیچ طرف *** آن زمان که پیش بینی آن زمان تو پس خود کی ببین یان بدان *** چون محیط حرف و معنی نیست جان چون بود جان خالق این هردوان	عدم احاطه کامل انسان به افعال خود
✓			۱۶ اول اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن و اضات کردن ابلیس آن گناه را به خدا	حق محیط هر دو آمد ای پسر وا ندارد کارش از کارگر	احاطه کامل حق بر افعال
✓			۱۷ اول اضافت کردن آدم آن زلت را	گفت شیطان که به ما اغویتی	نادرستی نسبت کامل فعل به

		<p>انسان</p> <p>کرد فعل خود نهان دیو</p> <p>دنی</p> <p>***</p> <p>گفت آدم که ظلمنا نفسنا</p> <p>اوز فعل حق نبد غافل</p> <p>چوما</p> <p>***</p> <p>در گنه او از ادب پنهانش</p> <p>کرد</p> <p>ز آن گنه بر خود زدن او</p> <p>برخورد</p> <p>***</p> <p>بعد توبه گفتش ای آدم نه</p> <p>من</p> <p>آفریدم در تو آن جرم و</p> <p>مِخَن</p> <p>***</p> <p>نه که تقدیر و قضای من</p> <p>بد آن</p> <p>چون به وقت عذر کردی</p> <p>آنها نهان</p> <p>***</p> <p>گفت ترسیدم ادب</p> <p>نگذاشتم</p> <p>گفت من هم پاس آنت</p> <p>داشتم</p>	<p>به خویشتن و</p> <p>اضافت کردن</p> <p>ابلیس آن گناه</p> <p>را به خدا</p>
✓		<p>دست کان لرزان بود از</p> <p>ارتعاش</p> <p>وانک دستی را تو لرزانی</p> <p>زجاش</p> <p>***</p> <p>خلق افعال از</p> <p>خداوند و</p> <p>کسب آن</p> <p>بوسیله بنده</p> <p>قیاس</p> <p>***</p> <p>زان پشیمانی که</p> <p>لرزانیدش</p>	<p>اضافت کردن</p> <p>آدم آن زلت را</p> <p>به خویشتن و</p> <p>اضافت کردن</p> <p>ابلیس آن گناه</p> <p>را به خدا</p>

			مرتعش را کی پشیمان دیدیش		
۱۹	اول	پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب	ما عدم هاییم و هستی های ما تو وجود مطلق فانی نما	وجود مطلق فقط خداوند است	✓
۲۰	ششم	تمثیل مرد حریص نابیننده رزاقی حق را و خزاین رحمت او را به موری	این دویی اوصاف دید احوال است ورنه اول آخر، آخر اول است	دیده احوال است که یکی را دو می بیند	✓
۲۱	پنجم	بیان آنکه مخلوقی که ترا ازو ظلمی رسد به حقیقت او همچون آلتی است، عارف آن بود که به حق رجوع کند...	اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند چون که مرد احوال بود	دیده کمال یافته حقیقت واحد را مشاهده می کند	✓
۲۲	ششم	مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است	مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است	مولوی غیر آن حقیقت واحد را بت می داند	✓
۲۳	ششم	وصیت کردن مصطفی (ص) صدیق را	استخوان و باد روپوش است و بس در دو عالم غیر یزدان نیست کس	موجودات دو عالم حجاب هستند غیر خداوند وجودی نیست	✓
۲۴	سوم	اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل	جنبش کف ها ز دریا روز و شب کف همی بینی و دریانی عجب	حقیقت برای گمراهان پنهان است	✓
۲۵	پنجم	عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست	دیده ای باید، سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن	ضرورت چشم حقیقت بین تا سبب ها را بسوزاند	✓

			*** تا مسبب بیند اندر لا مکان هرزه داند جهد و اکساب و دکان
۲۶	پنجم	عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست	از مسبب می رسد هر خیر و شر نسبت اسباب و وسایط ای پدر هر خیر و شری از جانب حق است
۲۷	سوم	هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکی است همه از تن است	در حقیقت خالق آثار اوست لیک جز علت نبیند اهل پوست خالق آثار و افعال خداوند است
۲۸	سوم	هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکی است همه از تن است	مغز کو از پوست ها آواره نیست از طیب و علت او را چاره نیست اسیر حس و ظاهر گرفتار اسباب و علل است
۲۹	سوم	هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکی است همه از تن است	چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علت ها نهاد فرد رها از حس و ظاهر خالق آثار را خدا می داند
۳۰	اول	شیر و نخجیران	کل شیء ها لک جز وجه او چون نه ای در وجه او هستی معجو همه چیز جز ذات پروردگار از بین رفتنی است
۳۱	اول	شیر و نخجیران	هر که اندر وجه ما باشد فنا کل شء هالک نبود جزا هر که به مقام فنا برسد جاودان خواهد شد
۳۲	اول	شیر و نخجیران	زانکه در الاست او از لا گذشت هر که در الاست او فانی نگشت نتیجه فنا اعتقاد به جبر است
۳۳	اول	پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب	ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی زاری از مانی تو زاری می کنی اعتقاد به جبر
۳۴	اول	پادشاه جهود	ما چو نائیم و نوا در ما اعتقاد به جبر

			که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب	ز تست ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست	
۳۵	اول	✓	پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب	ما چو شطر نجیم اندر برد و مات برد و مات ما ز تست ای خوش صفات	اعتقاد به جبر
۳۶	اول	✓	پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب	ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان	اعتقاد به جبر
۳۷	اول	✓	سؤال کردن رسول روم از امیر المومنین رضی الله عنه	لفظ جبرم عشق را بی بصر کرد وانکه عاشق نیست حبس جبر کرد	جبر ثمره عشق است
۳۸	اول	✓	سؤال کردن رسول روم از امیر المومنین رضی الله عنه	این معیت با حق است این جبر نیست این تجلی مه است این ابر نیست	جبر حاصل همراهی و یک شدن با حق است
۳۹	سوم	✓	تضرع آن شخص از داوری داوود علیه السلام	دوزخست آن خانه کان بی روزنست اصل دین ای بنده روزن کردنست	اساس دین ایجاد ارتباط با خداوند است
۴۰	سوم	✓	تضرع آن شخص از داوری داوود علیه السلام	تیشه هر بیشه ای کم زن بیا تیشه زن در کندن روزن هلا	پرورش و تربیت انسان
۴۱	پنجم	✓	درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم به جای حس است	جمله قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن سنگ مرمر را که دید؟	امر و نهی و وعده و وعید قرآن نشانه تربیت پذیری و اختیار انسان است
۴۲	پنجم	✓	درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم به جای حس	خالقی که اختر و گردون کند امر و نهی جاهلانه چون کند؟	امر و نهی بدون اختیار، بی مورد و جاهلانه است

			است
		✓	<p>درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم به جای حس است</p> <p>هیچ دانا، هیچ عاقل این کند؟ با کلوخ و سنگ، خشم و کین کند؟</p> <p>خشم و عصبانیت به افراد نشانه اختیار است</p>
		✓	<p>درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم به جای حس است</p> <p>که بگفتم که چنین کن یا چنان چون نکردید ای موات و عاجزان</p> <p>کسی به مردگان و عاجزان امر و نهی نمی کند</p>
		✓	<p>درک وجدانی چون اختیار و اضطرار و خشم به جای حس است</p> <p>کای غلام بسته دست، اشکسته پا نیزه برگیر و بیا سوی و غا</p>
		✓	<p>هیچ گویی سنگ را فردا بیا ور نیایی من دهم بد را سزا *** هیچ عاقل مر کلوخی را زند هیچ با سنگی عتابی کی کند</p> <p>جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را</p> <p>موجود بی اراده مورد عذاب و خطاب قرار نمی گیرد</p>
		✓	<p>عارف را غذایی است از نور حق</p> <p>عدل قسام است و قسمت کردنی است این عجب که جبر نی و ظلم نیست</p> <p>جبر ظالمانه است</p>
		✓	<p>عارف را غذایی است از نور حق</p> <p>جبر بودی کی پشیمانی بدی ظلم بودی کی نگهبانی بدی</p> <p>پشیمانی نشانه اختیار است</p>
		✓	<p>مدافعه امرا آن حجت را به شبه جبر یانه و جواب دادن شاه ایشان را</p> <p>این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم</p> <p>تعارض و تردید نشانه اختیار است</p>

		✓	<p>اختیاری کرده ای تو پیشه ای کااختیاری دارم و اندیشه ای انتخاب شغل نشانه اختیار *** ورنه چون بگزیده ای آن پیشه را از میان پیشه ها ای کدخدا</p>	<p>تقریر اختیار خلق و بیان آنکه تقدیر و قضا سلب کننده اختیار نیست</p>	۵۰	پنجم
		✓	<p>در تردد مانده ایم اندر دو کار این تردد کی بود بی اختیار</p>	<p>مدافعه امرا آن حجت را به شبه جبریه و جواب دادن شاه به ایشان</p>	۵۱	ششم
		✓	<p>این کنم یا آن کنم او کی گود که دو دست و پای او بسته بود</p>	<p>مدافعه امرا آن حجت را به شبه جبریه و جواب دادن شاه به ایشان</p>	۵۲	ششم
		✓	<p>هیچ باشد این تردد در سرم که روم در بحر یا بالا پرم *** این تردد هست که موصل روم یا برای سحر تا بابل روم</p>	<p>مدافعه امرا آن حجت را به شبه جبریه و جواب دادن شاه به ایشان</p>	۵۳	ششم
		✓	<p>قدرت بر انجام کار مقدم بر تردد و دو دلی است</p>	<p>مدافعه امرا آن حجت را به شبه جبریه و جواب دادن شاه به ایشان</p>	۵۴	ششم
		✓	<p>این چنین واجست ها مجبور را کس بگوید؟ یا زند معذور را *** امر و نهی برای فرد واجد اختیار معقول و منطقی است</p>	<p>جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را</p>	۵۵	پنجم

			نیست جز مختار را ای پاک جیب
		✓	بیان رسول (ص) سبب تفضیل و اختیار کردن او آن هذیلی را به امیری و سرلشگری بر پیران و کار دیدگان جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل تو باطن بین شوی تلاش و کوشش برای رسیدن به پختگی و دین
		✓	همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو در ریاضت آینه بی رنگ شو پاک کردن نفس از صفات ذمیه حال خود دوستی خود پنهان باید داشت در جاهلان خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صاف خود
		✓	این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان *** چیست دنیا از خدا غافل بدن نه قماش و نقده و میزان وزن چونکه مال و ملک را از دل براند زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند *** پس زبان دل ببند و مهر کن پر کنش از باد کبر من

۵۶ چهارم

۵۷ اول

۵۸ اول

		لدن	
		✓	<p>نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان</p> <p>جهد حقست و دوا حقست و درد منکر اندر نفی جهدش جهد کرد</p> <p>اصرار بر نفی جهد و اختیار دلیل بر اختیار است</p>
		✓	<p>گفت شیر آری ولی رب العباد نردبانی پیش پای ما نهاد *** پایه پایه رفت باید سوی بام هست جبری بودن اینجا طمع خام</p> <p>ابزار و اسباب و علل نشانه اختیار ماست</p>
		✓	<p>پای داری چون کنی خود را تو لنگ دست داری چون کنی پنهان تو چنگ</p> <p>استفاده درست از ابزار و وسایل</p>
		✓	<p>خواجه چون بیلی به دست بنده داد بی زبان معلوم شد او را مراد *** دست همچون بیل اشارتهای اوست آخر اندیشی عبارت های اوست</p> <p>ابزار و اساس نشانه اختیار است</p>
		✓	<p>شکر قدرت قدرتت افزون کند جبر نعمت از کفت بیرون کند</p> <p>ضرورت شکر گزارای از نعمت ها در حالی که جبر کفران نعمت است</p>
		✓	<p>جمله عالم ز اختیار و هست خود می گریزد در سر سر مست خود</p> <p>مناجات و پناه جستن به حق از فتنه اختیار</p> <p>اختیار مسئولیت آور است پس افراد سعی میکنند از</p>

		<p>راه های ***</p> <p>تادمی از هوشیاری</p> <p>وارهند</p> <p>ننگ خمیر و زمر بر خود</p> <p>می نهند</p> <p>***</p> <p>جمله دانستند که این</p> <p>هستی فح است</p> <p>فکر و ذکر اختیاری</p> <p>دوزخ است</p> <p>***</p> <p>می گریزند از خودی در</p> <p>بی خودی</p> <p>یا به مستی یا به شغل، ای</p> <p>مهدی</p>			
۶۵	اول	شیر و نخجیران	<p>هر که ماند از کاهلی، بی</p> <p>شکر و صبر</p> <p>او همین داند که گیرد</p> <p>پای جبر</p>	<p>اعتقاد به جبر به</p> <p>علت کاهلی و</p> <p>تنبلی</p>	✓
۶۶	دوم	فوت شدن دزد به آواز دادن آن شخص صاحب خانه را	<p>تو یقین می دان که</p> <p>جرمی کرده ای</p> <p>جبر را از جهل پیش</p> <p>آورده ای</p> <p>که مرا روزی و قسمت</p> <p>این بدست</p> <p>پس چرا دی بودت آن</p> <p>دولت به دست؟</p> <p>قیمت خود، خود بریدی</p> <p>تو ز جهل</p> <p>قسمت خود را فزاید مرد</p> <p>اهل</p>	<p>توجیه نا کامی</p> <p>با توسل به جبر</p>	✓

بحث و نتیجه گیری

ذوق و اندیشه عرفانی مولوی از یک سو و نگرش او به مسئله تربیت پذیری انسان از سوی دیگر موجب شده است که مولوی نسبت به جبر و اختیار نظری متفاوت داشته باشد، از دیدگاه تربیتی و اخلاقی مولوی معتقد است با توجه به دو سرشتی بودن وجود انسان و دو سوی حیوانی و فرشتگی او، انسان ذاتاً هم به سوی نفس پرستی و دنیا خواهی و هم به

سوی نیکی و حیات باقی گرایش دارد که پیوسته او را در مقابل دو راهی قرار می‌دهد که ناگزیر از انتخاب یکی است. این انتخاب گریزناپذیر و ذاتی انسان است که هویت اخلاقی او را می‌سازد؛ پس به شدت با جبرگرایی مخالفت می‌کند و جبریان را فریبکارانی می‌داند که با ناسپاسی و انکار نعمت های الهی می‌خواهند از زیر بار مسئولیت کارهای خود شانه خالی کنند و گناهان و کردارهای زشت و ناکامی های خود را به جبر نسبت دهند. ضمن آن که دین و بعثت انبیاء و امر و نهی الهی، عدل خداوندی، تردید و دودلی ما در انجام امور و ... از مسائلی هستند که از دید مولوی اختیار انسان را ثابت می‌کنند. از دیدگاه کلامی نیز جبر متکلمان را جبر عامه نامیده، معتقدان به آن را بی‌اعتبار می‌داند. البته تفویض و اختیار مطلق با مبانی عرفانی مولوی سازگار نیست و او با توجه به نظریه کسب خداوند را خالق افعال و انسان را محل ظهور و کسب کننده افعال الهی می‌داند. دیدگاه عرفانی مولوی نیز درباره جبر و اختیار بیان کننده آن است که وجود مطلق از آن خداوند است و هر خیر و شری از جانب اوست و این جبر عامه نیست بلکه اثر معیت با حق است و حاصل فنا در ذات الهی است که هدف نهایی عرفان و اخلاق است.

منابع

- بغدادی، عبدالقاهر. (۱۳۶۷). تاریخ مذاهب در اسلام. ترجمه دکتر محمدجواد مشکور. تهران: انتشارات اشراقی.
- صدوق، محمدبن علی. (۱۳۸۸). التوحید. ترجمه علی اکبر میرزایی. قم: علویون.
- قاضی، عبدالجبار. (۱۹۶۵). شرح الاصول الخمسه. قاهره: عبدالکریم عثمان.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۰). مثنوی معنوی. تهران: حیدری.